

ایبدهوش

سال سی و هشتم، شماره پنجم و هشتم
آذر-اسفند ۱۴۰۴ ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب شناسی و
اطلاع رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۱۵ و ۲۱۶

۲۱۵

۲۱۶

دوماهنامه
آینه پژوهش

سال سی و هشتم، شماره پنجم و هشتم
آذر-اسفند ۱۴۰۴

سید احمد رضا قائم مقامی | امیرحسین آقامحمدی | سیدعلی میرافضلی | ویلیام جیتیک / طه عبداللہی
عبدالجبار رفائی / محمد سوری | نوموکی اوکاوازا / ناوفومی آبه - امید رضائی | مرتضی کریمی نیا | امید حسینی نژاد
مجید جلیسه | سلمان ساکت | فرهاد طاهری | نذیر احمد / شیوا امیرهدایی | مهدی حبیب اللہی | طیبہ حاج باقریان
میلاد بیگدلو | حمیدرضا تمدن | رقیہ فراہانی | رسول جعفریان | جویا جہانبخش | مجدالدین کیوانی
نادعلی عاشوری نلوکی | علی راد | حیدر عبوضی | امید طبیبزادہ

یادداشت‌های شاهنامه (۹) | ماجرای تصحیح ینابیع العلوم | نوآوری‌های ابن یمین در فرم رباعی
وحدت وجود و اسفار اربعه نزد فرغانی (و. ۶۹۹) | از نگاه عربی: متفکران معاصر ایران و جهان عرب (۴)
محکمه اسلامی منطقه عرب زبان دمشق و منابع آن در دوره عثمانی | نسخه‌شناسی مصاحف قرآنی (۲۳)
خراسانیات (۷) | چاپ‌نوشت (۲۲) | مبلّغی ہنجارگریز | طومار (۱۴) | آینه‌های شکسته (۱۲)
درنگی در تأویل عرفانی حدیث نبوی «لَا یَدْخُلُ الْجَنَّةَ نَمَامٌ» در آثار عین‌القضات ہمدانی | مطایبه اتابکی با
کاخی در «حلوائیہ» | مطالعات زبان و ادب فارسی در شبہ قارہ (۱) | تحلیلی بر اندیشہ و آثار جان‌اتان ای. سی.
براون: بازخوانی سنت نبوی در جهان مدرن | سکوتی کہ سخن می‌گوید: تحلیل دفتر روزانہ حاج احمد
خادمی در خدمت آیت‌اللہ بروجردی | «سنگ‌پشت» سبک‌سنگ: قرائت عبارتی از ترجمہ تفسیر طبری | از
اینجا رانده و از آنجا مانده: مطالعہ‌ای درباره ایگناتس گلدریہر | اشعار تازه‌یاب از شاعران دورہ قاجار با استناد
به نشریات آن عصر | بحر الفراید، منظومہ‌ای با رویکرد «تسنن دوازده‌امامی» | گلپتڑہ‌های آکادمیک در
کتاب «سعدی در زبان و ادبیات آرمینی» | تأملی در مقالہ «گذری بر ترجمہ قرآن دکتر حداد عادل»

نکته، حاشیہ، یادداشت

پیوست آینه پژوهش: ♦ سلسلہ مباحث نظری در باب تاریخ ادبیات، براساس آرای رینہ ولک (۴)
♦ گفتگو با ویرایش‌های مختلف حدیث افتراق الاقة

مطایبه اتابکی با کاخی در «حلوائیه»

سروده‌ای از پرویز اتابکی در مطایبه با مرتضی کاخی (در ادای احترام به
درگذشت خاموش زنده‌یاد مرتضی کاخی)

فرهاد طاهری

| ۲۶۵ - ۲۷۸ |

۲۶۵

آبینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶

سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶

آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

پرویز اتابکی (۱۰ اسفند ۱۳۰۷ مشهد - ۲۵ اسفند ۱۳۸۳ تهران)، صاحب «حلوئیه»، از منصب داران عالی‌رتبه و از دیپلمات‌های کارکشته و کاربلد وزارت امور خارجه ایران بود. نام‌آوری او در تاریخ فرهنگ معاصر ایران، بیشتر به سبب تلاش‌های فرهنگی و آثار اوست در عرصه تألیف، ترجمه، ویرایش و سردبیری مجموعه «میراث ایران و اسلام» در سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی (شرکت انتشارات علمی و فرهنگی). همکاری ممتدی هم که با مجلات و چند مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی معتبر داشت، بی‌شک بر آن نام‌آوری افزوده است.^۱

منظومه «حلوئیه» که اتابکی آن را «قصیده حلوئیه» نامید، سروده‌ای است در مضمون «اخوانیات» که شواهدی بسیار می‌توان از آن در ادبیات معاصر ایران سراغ گرفت. دست‌نوشته این منظومه و نیز دست‌نوشته سروده‌های دیگر از همین سنخ و سیاق در موضوع «اخوانیات» و نیز دیگر مضامین شعر فارسی از اتابکی و دیگران (شاید بالغ بر ۱۰۰ برگ) به انضمام سال‌شمار دقیق زندگی اتابکی به خط او، یادگاری است از آن مترجم متواضع و متبحر و مشهور که خود در واپسین ماه‌های زندگانی‌اش به خطی جلی در پاکتی زردرنگ به نویسنده داد. بخشی از این نوشته‌های خوش‌خط محفوظ در بخش اسناد کتابخانه نویسنده، یادآور روزهای بسیار سرخوشانه‌ای است که استادانی چون غلامحسین یوسفی، محمد قهرمان، محمدرضا شفیعی کدکنی و ... در قالب «اخوانیه»، سراغ همدیگر را می‌گرفتند، از هم احوال می‌پرسیدند یا مراتب ارادت خود را به دوستانشان بیان می‌کردند. دست‌نوشته «حلوئیه» مفصل‌ترین آن اخوانیات است که ۳۸ سال پس از سروده‌شدنش، آن هم در ادای احترام به روان مخاطب این منظومه، زنده‌یاد دکتر مرتضی کاخی^۲ و در یادکرد درگذشت خاموش آن عزیز منتشر شده است. دست‌نوشته «حلوئیه» در سه بخش به قلم آمده که هر بخش آن به دلیلی شایسته تأمل و توجه است:

بخش نخست: «اندر سبب سرودن قصیده ...»: این بخش در حکم پیش‌درآمد و پیش‌گفتار «حلوئیه» است که با نثری متکلف و مصنوع و گاه مسجع ناپخته و نادلپذیر به قلم آمده و روایتگر ماجرای سرودن «حلوئیه» است. این نوشته را شاید بتوان شاهدی نیز از ذوقی کهنه‌گرا در نثرنویسی در روزگار معاصر دانست که دیگر عمرش به نظر سرآمده است. البته بخش نخست، در بردارنده اطلاعاتی است مغتنم در خصوص واحد ویرایش و تولید کتاب در سازمان انتشارات

۱. برای اطلاع از شرح حال پرویز اتابکی و جایگاه او در زبان و ادب فارسی، نک: فرهاد طاهری؛ «اتابکی، پرویز»، در: دانشنامه زبان و ادب فارسی؛ ج ۱۳.
۲. مرتضی اخوان کاخی، نامبردار به مرتضی کاخی، متولد ۲۵ آبان ۱۳۱۷ در محله باغ سلطانی تربت حیدریه، درگذشت ۲۲ مهرماه ۱۴۰۳ در مشهد.

و آموزش انقلاب اسلامی (و سپس شرکت انتشارات علمی و فرهنگی). نویسنده از بعضی ویراستاران و مترجمان قدیم آن انتشارات نامی به میان می‌آورد و از نسخه پردازان و نمایه سازان تاریخ تمدن ویل دورانت نیز به اشارت گذشته است؛ نسخه پردازان و نمایه سازانی که متخصص ترین و توانمندترین در این حرفه بسیار دشوار و ظریف در عالم نشر روزگار ما بوده اند و شایسته بود نامشان ذکر می‌شد؛ از جمله محبوبه قربانی، گیتی مرتضوی، شکوه ذاکری، هوفر فروردین، هما عطار، پروین مقدم و مژگان صوفی که نویسنده چند سال افتخار همکاری با آنان را داشت و در خدمت بعضی شان بسیار آموخته است؛ هر کجایند به سلامت باشند.

بخش دوم: مطایبه: منظومه‌ای در ۷۲ بیت در قالب قصیده و بر وزن مُفْتَعِلُنْ فاعِلَاتُ مُفْتَعِلُنْ فَع (در بحر مُنْسَرِحْ مُتَمَّنْ مَنَحور). این منظومه، نمونه‌ای است از سروده‌هایی که بیشتر بر اساس دانش ادبی و اطلاعات تاریخی و لغت شناسی سراینده‌اش، صورت نظم یافته و بسیار کم و ناچیز از پشتوانه تجربه هنری و جوهر شعر و قریحه ذاتی شاعر آن برخوردار است. در ادبیات معاصر ایران و در میان استادان نامبردار ادب فارسی، شواهدی از این نوع شعر و شاعری بسیار مشاهده می‌شود؛ اما واقعیت آن است که با تسلط بر فنون بلاغت و صنایع ادبی و مهارت در عروض شعر فارسی و محفوظات گسترده لغوی نمی‌توان به جوهر بی غل و غش شعر و کنه شاعری دست یافت. در میان استادان دانشگاهی نامبردار ادبیات فارسی، بسیاری کوشیده‌اند تا در عالم شعر و شاعری، نامی و جایگاهی و محبوبیتی بیابند؛ اما به ندرت توانسته‌اند به مقام شاعری ملک الشعراء بهار، مهدی حمیدی شیرازی و مظاهر مصفا، حتی اندکی نزدیک شوند. بی تردید جایگاه بلندقدر هر سه این بزرگان در عالم شاعری و ادب، از قریحه و نبوغ شاعری آنان حاصل شده است و نه از دانش ادبی. اما نکته بسیار تعجب انگیز درباره «حلوئیه»، آن است که به گواهی آثار مخاطب این منظومه، مانند روشن تر از خاموشی و قدر مجموعه گل و نیز به استناد ذوق شعرشناسی نکته بینانه‌اش در گزینش شعرهای بخش «قول و غزل شاعران» در مجله «نقد و بررسی کتاب تهران»، او از صاحب نظران متبحر حوزه نقد ادبی و شعر فارسی است؛ بنابراین بیش از هر کسی دیگر از ارزش ادبی و هنری منظومه «حلوئیه» مطلع بوده است. اما اینکه چرا مترجمی فاضل و ادیبی صاحب ذوق چون زنده یاد اتابکی می‌خواهد در شعر و شاعری و در خطاب به چنین صاحب نظری در عالم شعر معاصر، سطرهایی منظوم از خود به یادگار بگذارد، پاسخش را در جای دیگر نوشته‌ام:

«آنچه از تاریخ معاصر ایران می‌فهمیم، ظاهراً «دانایی و فضل» و در یک کلام «تشخص» شخصیت و ذهنیت و «برجسته بودن و بارز جلوه کردن» بی حضور «شعر فارسی» تمام و کمال به منصفه ظهور

نخواهد نشست. گویی «تکه» اصلی و بسیار نظرگیر هویت متنوع و چندین تکه ایرانی (یا به تعبیر مرحوم دکتر داریوش شایگان هویت چهل تکه) همان «شعر فارسی» است و این هویت، بی وجود «تکه» شعر فارسی ناقص و ناتمام است. نکته جالب اینکه دل بستگی به نمود این «تکه اصلی هویت ایرانی»، و به «جلوه درآوردن» آن منحصر به اهل فضل هم نیست. سیاستمداران و حاکمان جور و عدل نیز از «شعر فارسی» و «طبع آزمایی» در آن غافل نبوده اند. ظاهراً «شعر فارسی» تنها موضع و محور مشترک هویت «چهل تکه ایرانی» است. گویی تفکر و شخصیت و ذهنیت «فرهنگی» از منظر «ذهن ایرانی»، بی حضور «شعر» همیشه کمیتش می لنگد.^۱

البته منظومه «حلوائیه» و نیز سروده هایی از این قبیل، ارزش تاریخی واجتماعی دارند و به نوعی در فهم روان شناسی نخبگان و روشنفکران جامعه و چه بسا در فهم بسیاری از معضلات فرهنگی واجتماعی روزگار ما نیز در جای خود مدد رسان خواهند بود و نباید از اهمیت چنین سروده هایی غفلت ورزید.

بخش سوم: تعلیقات و حواشی: سراینده «حلوائیه» در پایان منظومه، در ذیل و پی نوشتی مفصل، توضیحات و حواشی بسیار مفید و اطلاعاتی جامع و آموزنده در حوزه های لغت شناسی، اشارات تاریخی و فرهنگی، مسائل اجتماعی و مردم شناسی، اقلیم شناسی، تاریخ ادبیات فارسی و عرب و ... به قلم آورده است. به منظور سهولت مطالعه این شرح «حلوائیه»، تمام تعلیقات سراینده از پی نوشت، به ذیل هر واژه منتقل شده است.

اندر سبب سرودن قصیده حلوائیه (اخوانیات ۲۶ بهمن ۱۳۶۶)

دوست شفیق و رفیق رشیق ما آقای دکتر مرتضی کاخی از مولید تربت حیدری که در باخزر علاقه ملکی و در تهران اقامت دارد و بحمدالله بیش و کم از اَهَم نَعَم وزان میان از نشاط جوانی و زیبایی و آقایی، علی الخصوص بلندی اندام و انبوهی موی سیه فام، بهره کافی و نصیب وافی دارد، چندی پیش روزی در سازمان تحقیقات و ترجمه و تألیفات ما [بعداً «بخش فرهنگی شرکت انتشارات علمی و فرهنگی»] که از فیض همکاری حضرتش برخورداریم، به بانگ رسا اعلان کرد: اگر در ظرف دو روز آینده، یعنی امروز و فردا که دوشنبه است، حادثه ای ناگوار و واقعه ای دشوار برای من پیش نیاید، به شکرانه آن دو روز سلامت نسبی، شیرینی تازه مفصلی به تمام همکاران خواهم داد.

۱. برای اطلاع بیشتر، نک: فرهاد طاهری؛ «نقد و بررسی کتاب "ای رفته های رفته"، مجموعه شعر دکتر فتح الله مجتبابی»؛ درگاه مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب.

به لطف پروردگار عنایت آثار و نیز قدرت تحمّل آن یار بردبارِ گران‌مقدار، ظاهراً در این دیارِ سرشار از ضرر و ضرار، زبانی ناهنجار به آن بزرگوار نرسید و دو روز متوالی معهود به خوبی و خوشی گذشت ... زان پس همچنان ایام و لیالی دیگر، بی‌شور و شرّ و بی‌گزند و خطر، به روند مستمرّ [گذشت]؛ اما جناب کاخی نذر خود را به پشت گوش فراخی افکند و خیری نثار دوستان فرمود سهل است که دیده انتظار همکاران را به راه ورود شیرینی موعود سپید نمود. یاران یادآوری را گاه شیرینی مختصری نثار می‌کردند و بانگ می‌کشیدند: این برای تجدید صفحات کتاب فلان است و این به مناسبت «لیات» کتاب بهمان و این به میمنت فروش ماشین فیات فلان. وی نیز این مایه ایثار را که چون «کبوتر جلد» پر داده می‌شد، می‌دید و بانگ یاران را می‌شنید و گاه سبب «اطعام مساکین» را می‌پرسید و از آن تناول می‌فرمود، اما چه سود! که به یادآوری اش نمی‌افزود. سرانجام پس از دیری انتظار، جمعی از طبقه شریف لطیف و ظریف آن سوی تالار که به امر ویرایش تاریخ ویل دورانت مشغول‌اند و خود خدایی، بی‌آرایش و پیرایش، معقول و مقبول، برای آنکه کام شیرینشان که همواره شیرین باد، شیرین‌تر شود، به وسیله جناب پیرمحمد تبرائیان که وجود شریفش از هر شائبه‌ای مبرّاست و پایگاه عظیم عربیتش در این سوی تالار، مختص به معارف اسلامی و عربی برپاست، پیغام فرستاد: «وعده آقای دکتر کاخی چه شد؟ و چه وقت کام دوستان را شیرین خواهند کرد؟ ...». یاری دیگر، فاضل و پرحاصل، طبیب لیبب و ادیب ارببِ مظهر فطانت و شوخی، دکتر مردوخی به اعتبار خود مردی کامل که دیری در صُفّه صفای نسوان گلستان آشیان و در میان ایشان، از رجال با نام و نشان بود و اینک به این سوی تالار نقل مکان کرده است، و به حکم مؤانست سابقه مجالست لاحق، مقبول‌الظرفین و محسودالحرمین است، به تحقیق برخاست و دمی از استنطاق و استجواب نیاسود تا به آخر مضمون رسالت جناب تبرائیان را به لفظ و مفاد، تصدیق و تأیید فرمود. این پیام آمیخته به استفهام که متضمّن گلایه انام سیمین فام و گلندام بود، دکتر کاخی را به یاد عهد معهود و نذر موعود انداخت. وی انصاف را بسیار زود به جبران مافات دست به کار شد و امری راند و شیرینی تازه ممتازی به وفور به اصحاب و احباب خوراند و آن را به هفت طبقه سازمان، از صدر تا ساقه رساند. فجزاه الله خیرا. این مطایبه بدان مناسبت بر زبان قلم جاری شد و از آنجاکه پایان آن به فاصله‌ای به اندازه یک ماه رمضان، بعد از آغاز قصیده سروده شده است، می‌توان به تقریب و تخمین فاصله میان قول و فعل را تعیین کرد. ناگفته نماند که بیت سوم این قصیده غزّاً به تقریب و قافیه بیت بیستم به پیشنهاد شخص شخیص و نفس نفیس جناب دکتر کاخی آمده است. واستغفرالله ربّی ممّاجری علی قلمی. پرویز اتابکی.

مطایبه

به دکتر مرتضی کاخی

ای که به یاران تو راست وعده حلاوی^۱
سروقدت برده دل ز عارف و عامی
جان نجیب تو از مجامله^۴ عاری
جوی کرم از جناب^۷ جود تو جاری
خسرو خوبان تربتی^{۱۱} و ز باخرز^{۱۲}
کاخی از آنت بخوانده‌اند که کاخی
چشم عزیزان به دست مکرمت^{۱۶} توست
خاصه نیکان در رواق نشسته^{۱۹}

نقد زمینی خوش است و نسیم سماوی^۲
دین و خرد را شده است مست تو غاوی^۳
روح لطیف تو را ملاطفه^۵ حاوی^۶
چون ز سحاب^۸ مطیر^۹ سیل و جداوی^{۱۰}
سایه فکنده به ری^{۱۳} صنوبر زاوی^{۱۴}
از کرم افراشتی به جای ماوی^{۱۵}
وعده شیرینی است جاذب^{۱۷} هاوی^{۱۸}
به ز بتان طراز^{۲۰} و خلخ^{۲۱} و جاوی^{۲۲}

۲۷۱

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

۱. جمع حلوی، شیرینی.
۲. منسوب به سماء، آسمانی.
۳. از اغویت، گمراه، شیطان، مراد اینکه چشم تو که به استعاره «مست» آمده، چون شیطان رهزن دین و خرد شده است.
۴. تعارف و تکلف.
۵. مهربانی و لطف ورزیدن.
۶. شامل، دربرگیرنده.
۷. آستانه، درگاه.
۸. ابر.
۹. صفت مشبته از مطر، باران‌زا.
۱۰. جمع جدوی، باران بسیار و نیز عطای فراوان.
۱۱. تربت حیدری در خراسان.
۱۲. ناحیه‌ای بزرگ از توابع تربت حیدری.
۱۳. مراد تهران است.
۱۴. نام سابق خواف از توابع تربت حیدری، زاوی: منسوب به زاوه. شرح بیت: مرتضی کاخی اصلاً اهل تربت حیدری است و اکنون در تهران اقامت گزیده است و در باخرز و خواف علاقه ملکی آبا و اجدادی دارد.
۱۵. جمع ماوی، خانه‌ها.
۱۶. بزرگواری.
۱۷. جلب و جذب کننده.
۱۸. مگس و ملخ. و از هوی بیهوی، به معنی هواخواه. لفظ هاوی در اینجا حاوی دو معناست.
۱۹. بخشی از تالار کار سازمان انتشاراتی ما که در آن افتخار همکاری با جناب کاخی را داریم، به صورت رواقی نسبتاً مُجزا به گروهی از بانوان و دوشیزگان فاضل اختصاص یافته است که در آنجا به ترجمه و تحقیق و تهیه فهرست و اعلام و ویرایش کتب انگلیسی و فلسفه رواقی اشتغال دارند. مراد از رواق و نیکانی که در رواق نشسته‌اند، آن بخش است.
۲۰. از بلاد ترکستان قدیم که خوبروانش در ادبیات کهن فارسی بسیار یاد شده‌اند.
۲۱. بخشی از سرزمین ختا در شمال چین که نکورویانش شهرت قدیم دارند.
۲۲. منسوب به جاوه که با سوماترا، در مجموع اندونزی امروز را تشکیل داده است. مردم جاوه به داشتن اندام موزون، بشه لطیف مهتابی از اهالی سوماترا که رنگ به زردی می‌زنند، متمایزند.

لیلی و عذرا^۱ به تکیه بر سرِ هودج^۲ خلق به تالارِ کار^۵ عاطل^۶ و باطل نی^۸ سخن از قیصر و مسیح^۹ در آن سوی^{۱۰} ویل دوران^{۱۳} شد خموش آن بر تالار و بستر^{۱۶} از یاد رفت در برِ خوبان پچ‌پچه پیچید ناگه از چپ و از راست شد ز صیوران سپید، دیده چو یعقوب^{۱۹} وامق^۳ و مجنون به گریه پای گجاوی^۴ بر دلشان انتظار کرده مآوی^۷ نی سخن این سو^{۱۱} زود ز اجوف واوی^{۱۲} بست در این حجره^{۱۴} کام شیخ مناوی^{۱۵} نیز در این کُنج بوسعید گناوی^{۱۷} برشد و بالا گرفت ذکر و تراوی^{۱۸} مضطربان چون سپند^{۲۰} و تخمه تاوی^{۲۱}

۱. از دلدادگان مشهور تاریخ ادب چون مجنون و لیلی.
۲. تخت روان، محمل، عماری.
۳. عنصری در داستان عشقِ وامق و عذرا یک مثنوی به همین عنوان پرداخته است.
۴. کجاوه، وسیله سواری که بر پشت اسب یا شتر می‌نهادند.
۵. مراد سالن بخش تحقیقات تاریخی و ادبی و ترجمه در ساختمان سازمان انتشاراتی ماست.
۶. بیکار، مُعطل.
۷. مآوی گرفتن، جای‌گزیدن.
۸. نیست.
۹. عنوان یکی از یازده مجلد مجموعه چاپ دوم تاریخ تمدن تألیف ویل دورانت که در سازمان انتشاراتی ما در دست تجدید ویرایش است و بخش شمالی تالار مطالعه، به تهیه آن اختصاص دارد و گروهی از همکاران فاضل که بیشتر از طبقه نسون هستند، به کار فهرست‌نگاری آن مشغول‌اند.
۱۰. مراد همان رواق یادشده شمالی است.
۱۱. مراد از «این سو»، جبهه جنوبی همان تالار است که به بخش معارف اسلامی و فرهنگ و ادبیات ایران و شرق اختصاص دارد.
۱۲. مراد مباحث صرفی و نحوی و قواعد اعلال به حذف و تبدیل و غیر آن است که در بخش ترجمه عربی مطرح می‌شود. اجوف واوی، کلمه‌ای است که عین الفعل آن از حروف عله (وای) و از انواع حروف عله واو باشد چون قول.
۱۳. ویل دورانت مؤلف نامدار کتاب معروف تاریخ تمدن.
۱۴. به مناسبت اختصاص این قسمت از بخش جنوبی تالار مطالعه که قراگاه ماست و به فرهنگ و ادب عرب و شرق اختصاص دارد، اطلاق نام حجره بر این سوی برانزده‌تر به نظر آمد.
۱۵. شیخ زین‌الدین بن تاج‌الدین العارفین مناوی قاهری، از عالمان بزرگ دین و ادب عرب (۹۵۲-۱۰۳۱ق) که نزدیک به هشتاد تألیف دارد؛ از جمله الجواهرالمضئنه، بغیةالمحتاج، تاریخ الخلفاء، کنوز الحقیقه و
۱۶. نام فرهنگ لغات و اعلام انگلیسی مشهور که در بخش ترجمه انگلیسی سازمان در دست ترجمه است.
۱۷. ابوسعید جنابی (گناوی، گناوه‌ای) حسین بن بهرام، داعی قرمطی که دعوت خود را در بحرین و یمامه و نارس پراکند و سپاهیان خلیفه را منهزم کرد و رعب و هراسی عجیب میان مسلمانان افکند تا در سال ۳۰۱ قمری به دست یکی از غلامان خود کشته شد.
۱۸. تراوی (تراویح نیز آمده است)، بیست و دو رکعت نماز نافله در شب‌های رمضان است. مراد از بیت اینکه کار انتظار و درخواست شیرینی موعود به خواندن اذکار و ادعیه و نماز نافله کشید.
۱۹. معروف است که چشم یعقوب از فراق در انتظار فرزندش یوسف سفید شد و از فرط زاری به کوری انجامید تا از بوییدن و لمس کردن پیراهن یوسف از نو بینا شد.
۲۰. اسپند که چون بر آتش نهند برجهد و مَثَل است برای بیان اضطراب و شدت بی‌تابی.
۲۱. منسوب به تاوه، تابه. مراد تخمه‌ای است که چون خوب تف داده شود، در تابه به جستن آید. همچنین بیان بی‌تابی را مَثَل است.

زانکه به یک ماه پیش، خویش بگفتی:
گر به دو روزم گزند پیش نیاید
می‌کنم ایثار بس کلوچه تازه
وَرز۷ نکو دیده و وَرآمده^۸ در فر^۹
لوزِ مُنَقَّأ^{۱۲} در آن و جوزکِ بویا^{۱۳}
کَعک^{۱۵} مُمَلَحَل^{۱۶} پر از خَلَالکِ نازنج
بر ژله^{۲۱} لعل ژاله^{۲۲} دانه شِگَر

نذر چنین کرده‌ام به دفع^۱ مساوی^۲
نُقل فشانم، سپاس^۳ را به محای^۴
هر یک دارایی^۵ و درشت بَتابی^۶
روی مُرَعَفَر^{۱۰} درون به قاعده خاوی^{۱۱}
توتِ فرنگی فرازِ خامه گاوی^{۱۴}
کاک^{۱۷} مُوَرَق^{۱۸} عجین^{۱۹} به آب فراوی^{۲۰}
سوده^{۲۳} قندش سپید توده لاوی^{۲۴}

۱. دورکردن.

۲. جمع مسائت، بدی‌ها و گزندها، مراد دفع شرّ و مضرت است.

۳. یعنی به شکرانه سلامت، نقل و شیرینی خواهم داد.

۴. جمع مَحوی، مجمع، انجمن و محفل.

۵. منسوب به داراب، بخشی از فسا. میوه‌ای است از طایفه مرکبات بزرگ‌تر از نارنج که نوع آبدارترین آن را که به تازگی به ایران آمده، به نام فرانسوی «پامپلیموس» و به انگلیسی «گریپ‌فروت» خوانند.

۶. منسوب به باتاویا مرکز جاوه، همان دارابی است. ظاهراً نخستین بار هلندی‌ها این میوه را که از مرکبات است، به جنوب ایران آورده‌اند و در فارس به نام بتاوی (در زبان عامه شیرازیان و اهالی جنوب به نام پرتاوی که تحریف بتاوی است) خوانده شده است. بعدها که نهال آن در داراب کاشته شد و به ثمر رسید و به تهران حمل شد، تهرانیان آن را به اعتبار انتساب به داراب، دارابی خوانده‌اند. نوعی دیگر از این میوه را که درونش سرخ است، توسرخی خوانند.

۷. مالش خمیر.

۸. برآمده.

۹. تنور، کوره فرنگی.

۱۰. زعفرانی.

۱۱. خالی، تهی.

۱۲. بادام تمیزشده و پوست کنده شده.

۱۳. گردوی کوبیده و آمیخته به قند و هل.

۱۴. این قافیه به اقتراح ممدوح آمده است.

۱۵. کیک.

۱۶. اسفنجی، پوک.

۱۷. نوعی نان شیرینی لوله‌شده، روله.

۱۸. برگ‌برگ، لایه‌لایه.

۱۹. سرشته.

۲۰. منسوب به فراو که آبی تب‌بر و شفابخش داشته است.

۲۱. ژلاتین. ماده‌ای شبیه لرنانک که در شیرینی‌پزی مانند مربا برای پوشش بیرونی شیرینی به کار می‌رود.

۲۲. شبنم و نیز قطره‌ای که بر برگ نشیند.

۲۳. ساییده شده، براده.

۲۴. منسوب به لاو، خاک نرم سپیدی که در نقاشی به کار می‌رود و از آن سپیداب درست کنند.

جوهر^۱ بادام تلخش عطر^۲ مُفَضَّل
مَسْکَه^۵ مَلویش^۶ چون ستیغ^۷ دماوند
شد سپری روزها و طاق^۸ خوبان
خاصه نکویی از آن میانه که طاق است
لیک از آنجا که حشمت^{۱۲} تو فزون است
گشت رسولی گسیل صادق و مخلص
هیچ یک از آن گروه طرفه^{۱۵} نیارست^{۱۶}
وعده وفاکن، مده مجال که زین بیش
عهد شکستن حرام بوده هماره
نیست کرم با خلاف^{۲۱} وعده مُلائم^{۲۱}

وز پس آن نفخه ای^۳ ز تازه رَغاوی^۴
دانه گیلاس بر چکاد^۸ ملاوی^۹
بیش نماندست و احتمال^{۱۰} مطاوی^{۱۱}
حور نه جفت است باوی و متساوی
عرض طلب را بداشتند به راوی
آن که به هر درد صعب^{۱۳} بوده مُداوی^{۱۴}
نزد تو آمد^{۱۷} که گویدت به شکاوی^{۱۸}
وعده خلافی رسد به طرح دعاوی^{۱۹}
در همه ادیان و بر جمیع فتاوی^{۲۰}
نیست جوانمرد با لئیم مُساوی

۱. اسانس بادام تلخ که عطری خوش دارد و در شیرینی پزی به کار می رود.

۲. عطری که بر دیگر بوی ها در رسیدن به مشام مرجح است. زودتر از دیگر بوی ها در کام و شامه استشمام می شود.

۳. بوی، رایحه خوش.

۴. جمع رغوه، کره.

۵. در اصطلاح خراسان، کره ای که از برهم زدن دوغ گیرند و اگر خواهند کاملاً بی مزه و ترش باشد، آن را از برهم زدن سرشیر یا خامه در حرارتی معادل حرارت اتاق ۱۵ تا ۲۰ درجه گیرند؛ در این حال کره خالص و سرشیر جدا می شود و آب سرشیر می ماند؛ اما اگر سرشیر را در ظرفی که برهم زنند، محاط در یخ باشد، خامه ای و رآمده ای و بُفکی به دست آید که به اصطلاح انگلیسی آن را ویمپی کریم گویند.

۶. پیچاپیچ.

۷. قلّه کوه.

۸. تازک، قلّه کوه.

۹. جمع ملوی، پیچ های مخروطی گونه.

۱۰. شکیبایی.

۱۱. جمع مطوی، شکم ها.

۱۲. جاه، بزرگواری، صلابت و هیبت.

۱۳. دشوار.

۱۴. درمانگر.

۱۵. زیبا، کم نظیر و ظریف.

۱۶. جرئت نکرد.

۱۷. مرتخم آمدن.

۱۸. جمع شکوی، شکایت بردن.

۱۹. جمع دعوی، به معنای مرافعه و مراجعه به قاضی.

۲۰. جمع فتوا، صدور حکم فقهی و شرعی.

۲۱. سازگار.

خشک مباش آنچنان که دبه باروت^۱
قول مؤید^۴ به فعل دار علی وار
باب کرم برگشا چو حاتم طائی
شهری^۸ اگر این چنین کند بَنَشاید^۹
راست بپرسی؟ بهانه است کلوچه
ور نه ملیحی^{۱۴} چنو نه مرده حلواست^{۱۵}
موی شَبَه^{۱۸} روی یاس و دیده زمرد
سینه دوگوی بلور چون بفشاری
حرف وی آن است: کای ربوده دل ما
ای که بدوزی اگر نظر به دلی سخت

باش چنان سبزه کوزه‌ای^۲ که تراوی^۳
خُلف مکن اختیار همچو مُعاوی^۵
سفره میوشان ز کس چو مُمسک^۶ لاوی^۷
کی سزد از راد^{۱۰} دیهقان بَدَوی^{۱۱}
از تو صفا خواهد آن صفیه^{۱۲} ساوی^{۱۳}
خاصه که او را حلاوتی^{۱۶} است علاوی^{۱۷}
لعل لبش نوپسند را چو گُلاوی^{۱۹}
نرم بسان حریر چون بپساوی^{۲۰}
جلدتر^{۲۱} از تُرک بسته تنگ ملاوی^{۲۲}
گر همه خاراست با نگاه بکاوی^{۲۳}

۱. ظرف چرمین یا مشتمّ مخصوص که باروت را در آن نهند و به ضرورت باید همواره خشک باشد که باروت نمدار به کار نیاید.
۲. کوزه‌ای که معمولاً در نوروز بر رویه آن دانه‌های حبوب چون عدس و ماش و بذرهایی چون ترتیزک سبز کنند و این سبزه به سبب تراوش آب کوزه زنده و روینده بماند.
۳. تراوش کنی، از مصدر تراویدن.
۴. تأیید و تصدیق شده.
۵. معاویة بن ابی سفیان.
۶. خسیس، دست خشک.
۷. یکی از اسباط دوازده‌گانه یهود.
۸. شهرنشین.
۹. شایسته و سزاوار نباشد.
۱۰. آزاده و جوانمرد و بخشنده.
۱۱. بَدَوی، روستایی منسوب به بداهه (بداوت) به معنای صحرا و بادیه.
۱۲. برگزیده.
۱۳. منسوب به ساوه.
۱۴. نمکین.
۱۵. شیرینی.
۱۶. شیرین بودن.
۱۷. جمع علاوه، افزون.
۱۸. سنگی بسیار سیاه و درخشان، شبق از احجار کریمه و گرانها.
۱۹. جمع کُلیه، مراد اینکه به پسند امروزی او رالِب‌های قله‌ای است.
۲۰. از پساویدن، مَس، لمس و دست‌کشیدن.
۲۱. چالاک‌تر، چابک‌تر.
۲۲. گردنه‌ای در لرستان که در گذشته دزدان چالاک، قافله‌ها را به طرقة‌العینی در آنجا دستبرد می‌زدند.
۲۳. حفرکنی، از کاویدن.

ای ز تو بیمار گشته این دل ناچار^۱
 سرو من از اندهت فُتاده به کوژی^۲
 این همه رعنائی^۳ از چنان تو نزیبد
 شرط بزرگی است آنکه خسرو مُنعم^۴
 مهر فروزان نیمروز^۱ بتابد
 بردل بی‌تاب ما نگر ز ره مهر
 برکش و بفکن زتن ردای ریارا
 رحم بکن، رحم پیش از آنکه برآیم
 خواهمت و خواهیم، ز چیست تجاهل؟
 و نه خدا داند و بدانم و دانی
 دلبریم کیش و پیشه شکاری است
 نیست مرا بیم موج زانکه به توفان

از چه دریغ آیدت به چاره تداوی^۲
 دیده‌ام اندر رَهت نشسته به کاوی^۴
 فرطِ رعونت^۶ کشائدت به مَغاوی^۷
 جانب درویش بنگرد به تساوی^۹
 گرچه بلند است و باشکوه به زاوی^{۱۱}
 ای که خداوندِ حسن و شوکت و تاوی^{۱۲}
 خویش میوشان به ناستوده کساوی^{۱۳}
 با تو به زورآوری به رسم تلاوی^{۱۴}
 دست فراکش ز احترازِ ریاوی^{۱۵}
 چون کنم ار با تو برشوم به تقاوی^{۱۶}
 وای اگر گسترم به غمزه اغاوی^{۱۷}
 اوجِ جمالِ مَبودِ مَجالِ سَاوی^{۱۸}

۱. بیچاره.
۲. درمان کردن.
۳. خمیدگی، انحنای پشت.
۴. گودی، به ژرفی نشستن. مراد اینکه قد چون سرورم در غم وصال تو خمیده و دیده‌ام که به راحت مانده، به گودی نشسته است.
۵. گردن‌کشی و غرور.
۶. مجازاً به معنای بلندقامتی و زیبایی نیز آمده است.
۷. جمع مغوات، مواضع گمراهی و جای سرکشی، از غوی می‌آید.
۸. صاحب نعمت و نعمت‌دهنده.
۹. برابری، مراد اینکه خسرو منعم با درویش برابره رفتار کند نه به چشم تکبر و تفوق خسروی.
۱۰. ظهر، میانۀ روز.
۱۱. گوشه، زاویه، خورشید ظهر چون به هیچ سویی میل ندارد و عمودی می‌تابد، تمام زوایا را یکسان روشن می‌کند و با تمام ارتفاع قد به زاویه محرومی نیز پرتو می‌افکند.
۱۲. نعتی از تاب، توانایی، توانمندی.
۱۳. جمع مأخوذ از تازی، لباس‌ها، پوشش‌ها.
۱۴. به یکدیگر تابیدن و به هم‌آویختن و در کشتی‌گیری در اصطلاح سرشاخ‌شدن. تافتن دو مار را نیز درحالت جنگ و جفت‌گیری، تلاوی گویند.
۱۵. منسوب به ریا، ریایی.
۱۶. نشان دادن، قوت، قدرت‌نمایی، زورآوری و پنجه در پنجه حریف افکندن.
۱۷. جمع اُغویّه، دام‌ها، مهالک، حیل‌هایی که به هوشمندی و دهای تمام تدبیر کنند.
۱۸. سَاوی، اشاره‌ای است به آیه ۴۳ از سوره هود: «قال سَاوی الی جبَلِ یعضمنی من الماء...» گفت من بر فراز کوه خواهم رفت که از خطر ارتفاع‌گرفتن آب حفظم کند». مراد از بیت اینکه مرا از موج و ارتفاع افزودن توفان بزرگ نیز بیمی نیست؛ زیرا با شهبهر جمال به اوج پرواز می‌کنم و جولانگاه «سَاوی» گفتن همان فضای بالای زیبایی است، برخلاف پسر نوح که جولانگاهش قلّه

گرچه به من خود نگفت لیک بخواندم
خاک، شناسد زبوی مرد کشاورز
باورت ارنیست، بازپرس حقیقت
نک پسِ یک ماه انتظارِ جگرگاه
پیشتر از آنکه ته کشند قوافی
زودتر از آنکه خلقِ دیده تغابن
فضل خدا شد که دست فیض گشودی
داوطلب بوده ای چو خود پی ایثار^{۱۱}
وعده شد انجاز^{۱۴} و در رسید به قنطار^{۱۵}
رست تو را شمع^{۱۸} ز آتھام تھاون^{۱۹}
کام عزیزان چو گشت خرم و شیرین

این همه ناگفته‌هاش را ز فحای^۱
موج، زغوغای مرغ خیره ناوی^۲
خود ز «تبرائیان»^۳ و «پورزهای»^۴
وز پی صدبار طعنه‌های قفاوی^۵
زانچه بُود در ضمیر و حافظه آوی^۶
پا به تجرّی^۷ نهند و رو به تغاوی^۸
ورنه بلا بود در ورای^۹ نجاوی^{۱۰}
کار براندی چنان مُقامر^{۱۲} داوی^{۱۳}
کُلچہ^{۱۶} بسیار و بازگشت مراوی^{۱۷}
بست مرا بر تو خود زبان تھاوی^{۲۰}
رنگ محبت گرفت زانکه مھاوی^{۲۱}

- کوه بود که گفت: بدان کوه بر شوم که مرا حفظ کند. آب از قلّه آن کوه نیز گذشت و وی را غرقه کرد؛ اما هیچ آبی هرچند برآید، نمی‌تواند به اوج آسمان مجال که جایگاه من است برسد (سآوی، یعنی به زودی ماوی خواهم گزید).
۱. جمع فحوی (فحوا)، مضمون و جوهر نهفته در کلام.
 ۲. یعنی مرد کشاورز مجرب خاک و نوع آن را از بوی می‌شناسد و دریانورد آزموده، وقوع توفان و امواج را از بانگ و هیاهوی مرغان دریایی، پیشاپیش تشخیص می‌دهد.
 ۳. از همکاران ماکه به شرح مقدمه منثور این قصیده در آوردن پیام و تأیید و تأکید آن سهم عمده داشتند.
 ۴. از همکاران ماکه به شرح مقدمه منثور این قصیده در آوردن پیام و تأیید و تأکید آن سهم عمده داشتند.
 ۵. پشت سری، منسوب به قفا.
 ۶. ماوی گزیده، جای گرفته از آوی یاوی.
 ۷. جرئت، جسارت و گستاخی.
 ۸. همدست شدن گروهی به قصد قتل و رساندن گزند بزرگ به کسی.
 ۹. فراسوی، پشت.
 ۱۰. جمع نجوی (نجوا)، سخنان درگوشی، پیچ‌پیچه‌ها.
 ۱۱. از خودگذشتگی.
 ۱۲. قمارباز.
 ۱۳. شرط‌بستن، داوی: منسوب به داو.
 ۱۴. به درستی انجام‌دادن.
 ۱۵. واحد وزن مانند خروار.
 ۱۶. مخفف کلرچه.
 ۱۷. جمع مروی، بندی که عدل شتران را بدان استوار کنند، اینجا مراد بند جعبه‌های شیرینی است.
 ۱۸. آبرو.
 ۱۹. سستی، اهمال‌ورزی‌دن.
 ۲۰. تندروی و تندگویی.
 ۲۱. جمع مهوی (مهوا)، فضای بین دو کوه، جزّ، محیط تنفس.

بانگ طرب در فضای کار بپیچید
 شهید مُشَهَّد^۳ بنوش و قند مکرر^۴
 دار هماره کنار خویش به شادی
 کام ستان بوسه گیر از لب شیرین
 تا ز تفاعل^۸ لفیف^۹ راست تفاعلی^{۱۰}
 باش همیشه چو نخل بارور گُشن^{۱۳}
 خاست زهرسو نوای شور^۱ و رهاوی^۲
 زان لب نوشین چشیده شهید حلاوی
 شهید لبان را به شه نشین^۵ مَشاوی^۶
 تا که به شب ره بَرَد عرب ز تعاوی^۷
 جمع ز مشوا^{۱۱} تا کنند مَشاوی^{۱۲}
 باد بداندیش تو چو عَرَعَر^{۱۴} صاوی^{۱۵}

۱. یکی از دستگاه‌های موسیقی ایران.
۲. یکی از گوشه‌هایی که در شور و نیز در سه‌گاه نواخته می‌شود.
۳. آمیخته به شهید، مراد از شهید مُشَهَّد، شیرینی آمیخته به شهید و به استعاره لب شیرینی است که با خوردن شیرینی شیرین‌تر می‌شود و تمام بیت در همین معناست.
۴. قندی که دو بار تصفیه یا تغلیظ شده، نبات.
۵. شاه‌نشین، رواق بزرگ و اصلی کاخ.
۶. جمع مثنوی، منازل و جایگاه‌ها.
۷. عوعوکردن، نُباح. عرب در بادیه چون به تیره شب راه گم کند، آوای سگ برآورد تا اگر در صدازس او قبیله‌ای باشد، سگان قبیله صدای او را پاسخ گویند و وی بر اثر آن صدا و در امتداد استماع پیش برود. این تدبیر را «تَنَاح یا تعاوی» گویند و در ادبیات عرب سابقه‌ای ممتد و داستان‌های شیرین از جد و هزل دارد. نام مُعاوی و مُعاویه نیز از همین ماده است. (عَوی، یَعوی - محواء، وعیا، وعوه، وعویه). استعواء نخستین بار را گویند که گم کرده راه، بانگ سگ برآورد و درواقع خواهد سگان اطراف را به عَواء (عوعوکردن) وادارد و چون سگان پاسخ گویند و او خواهد بر اثر استمرار شنیدن صدای پارس سگان راه را دنبال کند، کار به هم‌صدایی و تعاوی می‌رسد.
۸. مراد وزن تفاعل از اوزان مصادر ثلاثی مزید فیه است.
۹. کلمه‌ای است که دو حرف عله مقرون (یا مفروق) داشته باشد و اینجا مراد لفیف مقرون است؛ چون: کوی، شوی، دعوی.
۱۰. لفیف مجزّد چون به باب تفاعل رود، بر وزن تفاعلی می‌شود؛ چون تعاوی و تهّوای، یعنی فاء الفعل آن متغیر است، ولی تا و الف زائد باب تفاعل و نیز عین الفعل و لام الفعل آن چون در همه انواع لفیف مقرون، واو و یاء است، عیناً تکرار می‌شود. چون این قاعده کلی و دائم است، مراد از بیت، دعایی مستمر و همیشگی است.
۱۱. مِشوا (مِشوات) وسیله و دستگاه کباب‌کردن، از شوی، یشوی.
۱۲. جمع مَشاوی، سیخ‌ها و دستگاه‌های کباب‌پزی.
۱۳. سبز و تناور و پرشاخ و برگ، استوار و سایه‌گستر [تلفظ صحیح این کلمه «گُشن» (به فتح حرف اول و دوم) است. نویسنده].
۱۴. به معنای امروز، درختی وحشی و بی‌حاصل که برگ آن بویی ناخوش دارد.
۱۵. خشکیده. گویند میان آن درخت (عرعر) و نخل خرما، عداوت است و یک‌جا نرویند. عرعر را سرو کوهی و ساسم و ناژ و سرو جبلی و پیرو خوانده‌اند. عرعر که به بلندی در اشعار قدیم مَثَل شده، همان پیرو است که در لاتین، ژونی پیروس و در فرانسوی، ژنوریه نام دارد، نه به معنای درخت عرعر امروزی (لغت‌نامه، از یادداشت‌های شادروان دهخدا). انساج عرعر (به معنی امروزی) دارای ترشح صمغی است که بسیار متعفن و بدبوست و در لمس بوی آن استشمام می‌شود. میوه‌اش خشک، ناشکوف و بالدار است (فرهنگ فارسی معین).